



توجیهات، ضوابط و اشکال مداخله دولت در سیاست جنایی

اسلام مندنی*
محمد آشوری**

چکیده

سیاست جنایی، فراگفتمانی کاملاً علمی است که بخشی از بایگانی تاریخ تفکر ملل تلقی شده و به گواه تاریخ، رکنی اساسی از ارکان حکومت و هویت حقیقی فرهنگ دیروز و امروز مردمان بوده و جهان‌بینی آنها را نسبت به زندگی توأم با آسایش و آرامش در پرتو رعایت حقوق دیگران، نظم و امنیت فراگیر و برخورداری از جامعه کم‌بهره از جرم و جنایت نمایان می‌سازد. این نهاد علمی، گویای منطق و بنیاد فکری نظام اجتماعی در جرم و انحراف ستیزی بوده و تدبیر و نقشه‌ریزی آنرا برای انسداد مجاری و بستر تکوین و ریزومیک شدن آنها با ابتدای بر تمامی موجودیت اجتماع اعم از اقتصاد، سیاست، فرهنگ، تاریخ و ... به تصویر می‌کشد. لذا در مسیر پی‌ریزی برای سازه‌های بنیادین سیاست جنایی، بازساخت ساختار نظام اجتماعی و تنویر قلمرو مدخلیت دولت و هیئت حاکمه و نیز بخش‌های غیررسمی و مردم نهاد در عرصه آن، ضرورتی فراگیر است که سرنوشت راهبردهای متنوع این سیاست عمومی را رقم می‌زند. مع الوصف، هدف این مقاله آن است که نقش و قلمرو مداخله دولت را در عرصه سیاست جنایی آن هم از زاویه دید ارتباط و تعامل با جامعه مدنی روشن نماید. بر این اساس، در ابتدا ضمن تنویر اجمالی قلمرو مفهوم شناختی سیاست جنایی، کاریست نظری و علمی این نهاد در فضایی که قادر به استقبال از نفوذ و مداخله دولت در آن می‌باشد، روشن گشته و سپس در ادامه به تشریح جزئیات صور و اشکال مداخله دولت‌ها در عرصه سیاست جنایی خواهیم پرداخت.

کلید واژه‌ها

دولت، جامعه مدنی، کنترل رسمی و غیررسمی، سیاست جنایی، پدیده جنایی

*. دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

dr.mondani@yahoo.com

** استاد دانشکده حقوق و علوم و سیاسی دانشگاه تهران و دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات (نویسنده مسئول)

mehdimirzii@yahoo.com

mohammad.ashori@yao.com

مقدمه

حدوث و ارتکاب جرایم و انحرافات اجتماعی در کلیه ازمه و امکان، قانونی سراسر بهنجار و موافق با واقعیات جوامع انسانی تلقی می‌گردد که بیش از پیش ضرورت برخوردی واقع بینانه با این پدیده‌ها را به تصویر می‌کشد. بدون شک توسل به نهضتی آرمان‌گرا و شعاری در برخورد با پدیده جنایی که چندان التفاتی به واقعیت و قانون صدرالذکر ندارد، در بادی امر محکوم به حرمان و شکست بوده و لذا هرگز دستاورد ارزشمندی نخواهد داشت. بنابراین، مسلم می‌گردد که مواجهه و برخورد با این پدیده‌ها، مستلزم طراحی یک استراتژی طولی‌مدت است که ضمن بهره‌گیری از رهیافت‌ها و آموزه‌های راهبردهای پیشین، با رفع سطوح تدریج‌پذیر ایرادات وارده بدان‌ها، بتواند وزن و قلمرو پدیده جنایی را تا حد قابل تحملی برای جامعه تقلیل دهد. مضافاً اینکه، بی‌شک هر راهبردی اعم از دولتی، جامعی و یا میان رشته‌ای چنان‌چه منطبق با اقتضائات زمانی و مکانی نباشد، هرگز قادر نخواهد بود در مواجهه با پدیده جنایی نتایج مطلوبی را رقم زند. لذا مسأله تجدید نظر و تعدیل در گفتمان اجتماعی ساطع بر این حوزه فکری امری اساسی و غیرقابل انکار جلوه می‌کند. (Alexander, 2002: 55)

امروزه دیگر این اندیشه اعتبار جهانی یافته است که جامعه مدنی رکن بنیادین و معنا بخش نظام اجتماعی است و لذا حضور و مداخله آن در کنار دولت در کلیه عرصه‌ها، بایسته و بایستی اجتناب‌ناپذیر است که می‌تواند سبب‌ساز توفیق و تعالی راهبردها و استراتژی‌های اتخاذی گردد. محل هیچ تردیدی نیست که هر سطح از بی‌اعتنایی سایر ساختارهای نظام اجتماعی نسبت به حضور و مداخله جامعه مدنی در امر مدیریت اجتماعی، در بلند مدت بستر شکل‌گیری ایدئولوژی غالب مشروعیت و قدرت مداری افراطی دولت و هیأت حاکمه و تبعاً کنار نهادن و بی‌پاسخ گذاردن توقعات افکار عمومی را فراهم می‌آورد که مسلماً نتیجه‌ای جز در حاشیه ماندن فراگیر مردم در صحنه اجتماعی نخواهد داشت. تاریخ و تجربه جوامع مختلف گواه بر این است که برقراری چنین فرایندی، نهایتاً با انقلابی ساختار شکن تلافی خواهد یافت که ضمن کنار زدن و خشکاندن علقه‌های توهّم‌آمیز حامی قدرت حاکم، حداقل هزینه‌اش انتفای فرصت‌ها و تضعیف سرمایه‌های انسانی و اجتماعی است.

بر این اساس، در برهه زمانی حاضر، این حقیقت بیش از پیش نمود عینی یافته است که هر تدبیر و سیاستی عمومی که در جوامع مختلف اجرا می‌گردد، اگر به آبخشور تعامل و تشریک مساعی دولت و جامعه مدنی متصل نگردد، هرگز در صحنه عمل توفیق‌چندانی حاصل نخواهد نمود. بنابراین، امروز فحص در حوزه کشف اصول، ضوابط و استانداردهای مداخله دولت در عرصه سیاست‌های عمومی نظام اجتماعی و از جمله سیاست جنایی ساطع بر آن، به یکی از بنیادی‌ترین و چالش برانگیزترین مباحث تحقیقاتی در حوزه علوم جنایی مبدل گشته و ذهن بسیاری از اندیشمندان این حوزه را مصروف خود داشته است. مع‌هذا، در پژوهش حاضر سعی خواهیم نمود که جلوه‌هایی از ملزومات و کاربست ضرورت موصوف را مرور نماییم. بنابراین، روشن می‌گردد که مسأله اساسی پژوهش حاضر حول محور «معرفی و

تبیین توجیحات و ضوابط مداخله دولت در عرصه سیاست جنایی در بستر تعامل و تلاقی با جامعه مدنی» میل می‌نماید. به هر تقدیر، مطالب این پژوهش در سه بند از نظر خواهد گذشت؛ در بند نخست- مفاهیم و مبانی پارادایمی، در بند دوم، توجیحات و ضوابط منضبط‌کننده مداخله دولت در سیاست جنایی و در بند سوم نیز، اشکال و مدل سیاست‌جنایی به اعتبار انواع دولت‌ها و محدوده مداخله جامعه مدنی بیان و تحلیل خواهد گشت.

۱- مفاهیم و مبانی پارادایمی

۱-۱- مفهوم سیاست جنایی و تفکیک آن از سیاست کیفری

«سیاست جنایی»، یک علم ترکیبی در بین علوم جنایی است و این بزرگ‌ترین شباهت روش شناختی و گفتمانی آن با فراگیرترین شاخه تفسیری علوم جنایی تجربی یعنی علم جرم شناسی است، و لذا همانند سایر حوزه‌های میان رشته‌ای، این علم می‌تواند از زوایای مختلف موضوع آنالیز و بررسی باشد. بر این اساس، تبعاً تقابل و تهافت‌آرا در این حوزه امری کاملاً متوقع جلوه می‌کند. (مارتی، ۱۳۸۲: ۱۱-۱۴)

معهداً، برخی از صاحب‌نظران که نگرشی کلاسیک و سنتی به سیاست جنایی داشته و چندان التفاتی به ضرورت انحصار سنجی در عین تعامل و تشریک روش‌های مطالعاتی در پهنای علوم جنایی مختلفه ندارند، مدعی‌اند که «سیاست جنایی، به مجموعه شیوه‌های سرکوب‌گرانه‌ای اطلاق می‌شود که دولت با استفاده از آن‌ها علیه جرم واکنش نشان می‌دهد.» طبق این تعریف گذشته‌گرا که ادبیات این‌چینی آن عموماً به افرادی چون «آنسلم فوئر باخ» آلمانی نسبت داده شده است؛ اولاً سیاست جنایی در عرصه علم کیفر شناسی دخالت دارد (ثانیاً) واکنش کیفری فقط پدیده مجرمانه را در کانون توجه دارد و ثالثاً) مجری چنین واکنشی منحصرراً دولت یا نهادهای رسمی کنترل اجتماعی است. بدون شک این تعریف نمی‌تواند تمامی قلمرو سیاست جنایی را معرفی نماید، زیرا، امروزه و در عصر حاضر مسلم گشته است که از یک‌سو، دیگر نمی‌توان پاسخ مناسب در قبال اعمال مجرمانه را صرفاً پاسخ کیفری دانست و از سوی دیگر، اولاً) فقط جرم نیست که موضوع سیاست جنایی را تشکیل می‌دهد، بلکه سیاست جنایی به انحراف و پاسخ مناسب نسبت بدان نیز توجه دارد، ثانیاً) علاوه بر دولت، جامعه مدنی نیز نسبت به پاسخ‌دهی به عمل مجرمانه و انحرافات اجتماعی مداخله دارد و ثالثاً) سیاست‌جنایی شرایط و موقعیت‌های پیش از ارتکاب جرم را نیز مدنظر دارد و لذا راهبرد پیشگیری از جرم نیز تحت شمول منطبق آن قرار می‌گیرد. هم‌سو با این نگرش بود که تعاریف جدیدتر و جامع‌تری از سیاست جنایی در نظام‌های اجتماعی مختلف رخ نمود. از جمله مشهورترین تعاریف اخیرالذکر، می‌توان به تعریف جرم شناس مشهور «مری دلماس مارتی» اشاره کرد که مدعی است: «سیاست جنایی شامل کلیه شیوه‌ها و روش‌هایی می‌شود که هیأت اجتماع از طریق آنها پاسخگویی به پدیده جنایی (جرم و انحراف) را سازمان می‌بخشد» (توجهی، ۱۳۷۸: ۵۰) این تعریف به مفهوم علمی سیاست جنایی بسیار نزدیک‌تر است و با قدری مذاقه در آن معلوم

می‌شود که سیاست جنایی از یک‌سو، علاوه بر جرم پاسخ به انحرافات را نیز مدنظر دارد و پاسخ هم ماهیت صرفاً کیفری ندارد و از سوی دیگر، علاوه بر دولت، جامعه مدنی نیز در پاسخ به پدیده جنایی نقش مستقیم دارد. اما کماکان به‌نظر می‌رسد که این تعریف نیز مبتنی بر یک مدل پارادایمی تک ساحتی است که هنوز منتظر رخداد و ظهور جرم و انحراف می‌باشد و بر وجه غلبه از واکنش و پاسخ صحبت می‌کند، در حالی که تا این سطح روش حقوقی نظام کیفری دهی نیز از قدرت و تسلط آشکاری برخوردار است. وانگهی، سیاست جنایی بیش از پاسخ، به مراحل پیشاکیفری و قبل از وقوع جرم و انحراف نیز نظر دارد و پاره‌ای از نظام فکری جامعه و سیاست‌های اجرایی آن‌را در برقراری موجی از آرامش هنجاری سلوکی در میان کنشگران اجتماع به تصویر می‌کشد. در واقع، سیاست جنایی بخشی از بایگانی تاریخ تفکر ملل و گفتمان پاره‌ای از مسیر نیکوخواهی انسان‌ها را منعکس نموده و به گواه تاریخ، رکنی اساسی از ارکان حکومت و هویت حقیقی فرهنگ دیروز و امروز مردمان بوده و جهان‌بینی آن‌ها را نسبت به زندگی مسالمت‌آمیز و نوع دوستانه در پرتو رعایت حقوق دیگران و نظم و امنیت فراگیر نمایان می‌سازد. لذا می‌توان سیاست جنایی را به کوه یخی (آیسبرگ) تشبیه نمود که تمامی برنامه‌ها و تدابیری که در جامعه تحت عنوان آن اجرا و معرفی می‌گردند، فقط همان قله مشاهده پذیر آن می‌باشند و بخش اعظم هیئت و هویت حقیقی آن در اعماق آب‌ها (لایه‌های زیرین اجتماع) مستتر و مستور است. بنابراین، می‌توان سیاست جنایی را منطق و بنیاد فکری جامعه در جرم و انحراف ستیزی و تدبیر آنها و نقشه‌ریزی برای انسداد مجاری و بستر تکوین و ریزومیک شدن آنها با ابتنای بر تمامی موجودیت اجتماع اعم از اقتصاد، سیاست، فرهنگ، تاریخ و ... تفسیر نمود، که پاره‌ای از اهداف راستین مردمان طراح گفتمان قرارداد اجتماعی را به تصویر می‌کشد. براین‌اساس معلوم می‌شود که سیاست جنایی دارای دو مفهوم می‌باشد؛ یکی مفهوم مضیق و دیگری مفهوم موسع. مراد از مفهوم مضیق همان تعریف نخستین از سیاست جنایی است که آن‌را پاسخ کیفر مدار دولت در قبال جرایم می‌دانست و اما منظور از مفهوم موسع سیاست جنایی، دقیقاً همان تعریف اخیر می‌باشد که در افقی وسیع‌تر، مدلی علمی را برای سیاست جنایی ترسیم نموده و نشان می‌دهد که دیگر جرم و پاسخ به جرم در کانون توجه این مفهوم نیست و علاوه بر دولت، جامعه مدنی هم در آن مداخلت و نقش دارد. براین‌اساس، هرگاه مفهوم مضیق سیاست جنایی مطرح می‌شود، مفهوم سیاست کیفری رخ می‌نمایند که تجلی بخش گفتمان نظام حقوق کیفری کلاسیک در پاسخ رسمی، دولتی و سرکوب‌گر و تنبیهی به جرم می‌باشد (متین دفتری، ۱۳۱۵: ۱۲) و لذا این دو مفهوم از انطباق کامل برخوردارند. در نتیجه می‌توان با ملحوظ نظر داشتن تعاریف پیش گفته، وجوه ممیزه سیاست کیفری و سیاست جنایی را بدین شرح برشمرد؛

۱- سیاست جنایی علاوه بر اینکه منادی صور عظیمی از سیاست‌های عمومی نظام اجتماعی در راستای مهار پدیده جنایی (جرم و انحراف) در کلیه سطوح آن می‌باشد، یک علم مستقل، میان رشته‌ای و بنیادین در پهنای علوم جنایی است که تمامی شاخص‌های یک علم را دارا بوده و شخصیت جرم و انحراف ستیز

دیروز و امروز جوامع مختلف را نمایان ساخته و قلمرو واقع نگری حکومت‌ها را به عوامل تهدیدکننده صلح و امنیت به تصویر می‌کشد، در حالی که سیاست کیفری یک روش و راهبرد اجرایی در گستره علوم جنایی حقوقی می‌باشد که حداکثر شاید بتوان آنرا در سطح یک مدل نظری پارادایمی برای رژیم حقوق کیفری معرفی نمود. بنابراین، این روش صرف‌نظر از تفاوت‌های ساختاری و روش شناختی، حتی سختی نظری چندان‌ی نیز با سیاست جنایی به‌عنوان علم تدبیر فراگیر پدیده جنایی ندارد.

۲- سیاست کیفری، مطلقاً آئینه تمام‌نمای نقشه جنایی مؤاخذه‌گر و سرکوب‌کننده حقوق کیفری کلاسیک در پاسخ به جرم است.

۳- سیاست کیفری، منحصراً هویت و شخصیت دولتی دارد. لذا «قانون‌پس‌رو و واپس‌اندیش تعطیلی منطق و اندیشه مشارکتی شدن در معنای تجربی آن» در عرصه آن قابل رهگیری است.

۴- بر وجه انحصار، قلمرو موضوعی سیاست کیفری را پدیده «جرم» در معنای مجرد و حقوقی آن تشکیل می‌دهد. لذا نمی‌توان در عرصه آن نگرشی را نسبت به پدیده «کج روی یا کج رفتاری» مشاهده نمود.

۵- پیشگیری از جرم در معنای جرم شناختی آن در نگاه سیاست کیفری که فقط بر پیشگیری از مجرای کیفر متمرکز است، خروج موضوعی دارد. به‌عبارت دیگر، سیاست کیفری توجهی به مقوله پیشگیری از جرم در مفهوم متداول آن در علم جرم‌شناسی ندارد، زیرا در جرم‌شناسی و خصوصاً در جرم‌شناسی پیشگیرانه منظور از پیشگیری، ماهیت و اقسام غیرکیفری آن می‌باشد و در واقع پیشگیری به‌واسطه اجرای کیفر از شمول مفهومی آن خارج است. (Ralph, 2001: 89)

شایان ذکر است که به اعتقاد برخی از جرم‌شناسان، «سیاست جنایی پل ارتباطی میان علوم جرم‌شناختی و حقوق جزاست، زیرا نه تنها واکنش‌های سرکوب‌گرانه نمی‌تواند به‌نحو خودسرانه‌ای وجود داشته باشد و این واکنش‌ها باید با توجه به علت‌شناسی جرم و شناخت مجرم انجام پذیرد (حتی که در جرم‌شناسی مطرح می‌شود)، بلکه اقدامات و تدابیر پیشگیرانه نیز بی‌توجه به شناخت علت‌ها فاقد کاربرد است. روش مقدم در این دیدگاه مبتنی بر توجه به ساختارهای روانی و اجتماعی فرد از سویی، و جامعه از سوی دیگر است که نباید در تقابل با یکدیگر قرار گیرند، بلکه در کنار هم مورد توجه هستند. با این دیدگاه، سیاست جنایی شامل کلیه تدابیر اعم از کیفری و غیر کیفری می‌گردد که حکومت با قوای خود (مقننه، مجریه و قضائیه) به منظور محدودیت و مهار بزهکاری و پیشگیری از وقوع جرم به اعمال آن می‌پردازد و چون سیاست‌های دیگر حکومت، نقش مردم در تبیین و تعیین حدود سیاست جنایی را باید به‌عنوان یک نقش اساسی شناخت و به آن بها داد و از آن بهره برد» (نوربها، ۱۳۸۸: ۲۳)

۲-۱- دولت؛ محتوا و سازه‌ها

یکی از عناصر اصلی و سازنده سیاست جنایی، نهاد دولت می‌باشد. در واقع یکی از فعالان و بازیگران

اصلی در عرصه مجموعه استراتژی‌ها و برنامه‌های حقوقی - اجتماعی موجود که به سیاست جنایی تعبیر می‌گردند، دولت است که هم در سطح وسیعی سیاست‌گذار و مجری این برنامه‌ها بوده و هم این‌که به نحو قابل ملاحظه‌ای وظیفه حمایت از آن‌ها را بر عهده دارد. مداخله دولت به مفهوم مدرن و امروزی آن، در عرصه سیاست جنایی یکسان نیست و این مسأله به ساختار و قلمرو قدرت دولت‌ها بستگی دارد. سیاست شناس مشهور «اندرو وینسنت» عقیده دارد؛ «هر دولتی معمولاً در درون سرزمین خاصی مدعی سلطه یا تفوق بر کل سازمان‌ها و تشکلات یا گروه‌های داخلی است. عملکرد مرسوم در رابطه میان دولت و گروه‌های داخلی این است که دولت یگانه تشکل صاحب اقتدار تلقی می‌شود. با این حال، چنین تفوقی حقوقی است؛ یعنی مبتنی بر قواعدی است که تا اندازه‌ای مورد شناسایی عامه جمعیت در درون قلمرو دولت می‌باشند. دولت همچنین بر خلاف گروه‌های داخلی دارای بیشترین میزان سلطه بر منابع و وسایل اجبار است. همچنین دولت به عنوان عالی‌ترین مرجع اقتدار مدعی سلطه انحصاری در درون قلمرو خویش می‌باشد و به این معنا واجد حاکمیت است» (وینسنت، ۱۳۸۹: ۴۱)

معهدا، اوصافی چون دارا بودن دستگاه سیاسی، قدرت قانونی، استفاده از قوه قاهره، حاکمیت و ... در طول تاریخ دولت را به نهادی مبدل ساخته است که در صحنه حیات اجتماعی در نظام‌های مختلف ایفاگر نقشی محسوس و غالباً کنترل‌کننده و جهت‌دهنده بوده است به گونه‌ای که بسیاری از مسائل و سیاست‌گذاری‌های کلان همواره بدان ارجاع می‌گردد. در واقع دولت که در تفسیری موسع می‌توان آن را نظام کنترل رسمی حاکم بر جامعه نامید، چنان ماهیتی دارد که خصایص و اقتضائات تمدنی جوامع مختلف، مقتضی مداخله و حضور محسوس آن در صحنه اجتماعی است. این مسأله ریشه در این حقیقت دارد که تجربه تجمعات انسانی و جوامع بشری مختلف در طول تاریخ نشان داده است که بسترسازی برای اجرای عدالت و مدیریت امور انتظام اجتماعی در جامعه در سطوح کلان همواره نیازمند یک نهاد و قدرت فدراتور و مرکزی می‌باشد که هم بتواند با کمک سایر نهادها و ساخت‌های قدرت، سیاست‌گذار باشد و هم اینکه در اجرای سیاست‌های مذکور نیز مدخلیت مستقیمی داشته باشد. مضافاً اینکه، امروزه تصدیق شده است که دولت بهترین فضا ساز و حامی برای حقوق مدنی^۱، سیاسی^۲ و اجتماعی^۳ شهروندان می‌باشد، چرا که این حقوق نظر به اینکه سبب‌ساز کنش حقوقی متقابل و تعاملات حقوقی افراد مختلف در صحنه نظام اجتماعی می‌باشند، از یک‌سو بعضاً راقم اختلافات و در هم تنیدگی‌هایی هنجاری

۱- حقوق مدنی شامل حقوقی بنیادین چون آزادی تحرکات و رفت و آمد، آزادی بیان، آزادی مذهب، حق مالکیت و حق دادرسی عادلانه و یکسان در برابر قانون می‌باشد.

۲- حقوق سیاسی در متعالی‌ترین مصداق خود، شامل حقوقی چون حق مشارکت در همه پرس‌ها و انتخابات و حق انتخاب شدن می‌باشد.

۳- حقوق اجتماعی که شامل حقوقی چون بیمه بیکاری، تعیین حداقل سطح کمی دستمزد مشاغل و حقوق بهداشتی - درمانی می‌گردد، به حق طبیعی هر فرد برای برخورداری و بهره‌مند شدن از یک حداقل استاندارد رفاه اقتصادی و امنیت مربوط می‌شود.

می‌شوند که فقط یک نهاد مرکزی و قدرتی فصل‌الخطاب می‌تواند آرامش را به محیط ارزشی - هنجاری آنها باز گرداند و از سوی دیگر، در بسیاری از ابعاد با نمادها و باورهای شاکله هویت نظام اجتماعی اقتران می‌یابند که لامحاله فرایندی فراتر از نظامات و حقوق فردی است و لذا می‌طلبند که یک مقام برتر به پشتیبانی و وکالت از هویت ملی، به تنش‌ها و برانگیختگی‌های ناشی از آنها پاسخ دهد. بنابراین، فلسفه حضور و ضرورت وجود دولت در صحنه نظام اجتماعی، در الفباهای تمدن و انقلاب فرهنگی مدافع «قرارداد اجتماعی و همزیستی مسالمت آمیز» قابل جستجو و رهگیری است.

با لحاظ مراتب صدرالذکر، پر واضح می‌نماید که دولت به‌عنوان قوه قاهره مرکزی در هر نظام اجتماعی، هم از توان اولیه برای سیاست‌گذاری در عرصه‌های مختلف و از جمله مسائل حقوقی برخوردار است و هم دارای این توان است که هر زمان احساس نماید مسیر تأمین اهداف نهفته در بطن این سیاست‌گذاری‌ها مسدود شده است، به تجدید راهبردهای خود و حذف و تعدیل موانع موجود اقدام نماید. (Barry, 1981: 50) بدون شک سیاست جنایی که مبارزه موفق با پدیده جنایی و بسترسازی برای پیشگیری از حدوث آن‌را در کانون توجه خود دارد، نمی‌تواند بدون حضور و مداخله دولت طی طریق نماید، زیرا غالب راهبردهای آن نیازمند حمایت قوای مرکزی نظام اجتماعی یا دولت می‌باشند، اما بدون تردید، قلمرو مداخله دولت در این عرصه حد و مرز خاص خود را دارد.

۳-۱ - جامعه مدنی؛ محتوا و سازه‌ها

از دیگر عناصر سیاست جنایی، جامعه مدنی می‌باشد که در تعریفی موسع به کلیه اجزاء و ساز و کارهای غیردولتی در هر نظام اجتماعی و هر آنچه در چارچوب قدرت و تحت سیطره دولت نباشد اطلاق می‌گردد که به موازات نظام کنترل رسمی و مخصوصاً نهاد دولت، ایفای نقش می‌نماید. مفهوم جامعه مدنی از گستردگی خاصی برخوردار است و لذا شامل محیط‌های خانوادگی و شخصی، انجمن‌های مردم نهاد، سندیکاها، نظام صنفی و ... می‌گردد. سازمان‌های جامعه مدنی^۱ که شامل سازمان‌های داوطلب غیردولتی یا تشکل‌های دولتی و سازمان‌های مردم نهاد می‌باشد، می‌تواند در برگیرنده اصناف، اتحادیه‌های تجاری، گروه‌های مردمی و تعداد زیاد دیگری از عناصر غیردولتی باشد که ممکن است در فعالیت‌های خدماتی، حمایتی، و غیره مشغول باشند. در عین حال از آنجا که در چارچوب خاص سیاست جنایی، جامعه مدنی جزئی از هیأت اجتماع است که در پاسخ‌های آن به پدیده مجرمانه - عمدتاً در حوزه انحراف - سهیم می‌شود، نهادهایی همانند محیط مدرسه، محیط مذهبی و ... را هم باید به این مفهوم از جامعه مدنی افزود. (جمشیدی، ۱۳۹۰: ۴-۶)

همان‌طور که دولت در عرصه سیاست جنایی از قدرت مانور بسیار بالایی برخوردار است، جامعه مدنی نیز ممکن است در این عرصه، به‌نحو قابل ملاحظه‌ای عرض اندام نماید. (مؤذن جامی، ۱۳۷۹: ۱۳) البته این

1. NGO= Non Government Organization

امکان، به ساختار کلان نظام اجتماعی و به تبع آن ساختار رژیم حقوق کیفری حاکم بستگی دارد. به عبارت دیگر، قلمرو مداخله جامعه مدنی به نحو آشکاری تحت الشعاع محدوده قدرت دولت و میزان مداخله آن قرار دارد. (Fernandez, 2000: 30) به هر تقدیر، جامعه مدنی که عینیت یافتن نقش و کارکردهای عملی آن در گستره سیاست جنایی حکایت از مشارکتی و گفتمان مدار شدن نظام اجتماعی دارد، خود یک ساختار با کالبد و قلمرو مستقل است که زمانی می‌توان در مفهوم علمی از آن سراغ گرفت که هم از قدرت اظهار نظر و مداخله در سیاست‌گذاری‌های کلان برخوردار باشد و هم اینکه در امور اجرایی نظام اجتماعی مدخلیت داشته باشد. براین اساس، می‌توان گفت زمانی در یک جامعه می‌توان از نهاد جامعه مدنی به مثابه یک هویت مستقل صحبت به میان آورد که اولاً، در آن جامعه، دولت قدرت محض و فراگیر نباشد و در حوزه‌های مختلف به نحو محسوس به جامعه مدنی اجازه مداخله بدهد، ثانیاً، سازمان‌ها، تشکیلات و ساختارهای جامعه مدنی به مفهوم علمی آن برقرار باشد. (هانتینگتون، ۱۳۷۳: ۹؛ مقدم، ۱۳۷۸: ۴؛ پوپر، ۱۳۷۶: ۳)

جامعه مدنی می‌تواند در پاسخگویی به پدیده جنایی به مدد دولت و نظام کنترل رسمی آمده و قابلیت بازدارندگی آنرا تکمیل و تقویت نماید. (Rubington, 1995: 8) قلمرو پیچیده و علل اجتماعی گوناگون ظهور جرایم و انحرافات در جامعه، سبب برجسته‌سازی این واقعیت گشته که نظام کنترل رسمی نه از آشنایی کامل با بستر اجتماعی پدیده جنایی برخوردار است و نه اینکه قادر می‌باشد به تنهایی ریشه این معضل را بخشکاند. این مسأله از آنجا ناشی می‌شود که بعضاً گستره وسیعی از جرایم و انحرافات ریشه در نارضایتی عمومی شهروندان و مناقشه‌آمیز بودن توسعه قدرت و مداخله نظام کنترل رسمی در حریم خصوصی اشخاص و قلمرو آزادی‌های فردی دارد که غالباً دولت به‌عنوان بانی و مجری این نظام از قدرت شناخت کافی برای پی‌بردن به ذات سبب‌ساز آن برخوردار نیست و لذا نظاره‌گری مستقیم‌تر جامعه مدنی در این حوزه می‌تواند به نحو محسوس به ترمیم عملکرد سوء دولت و جبران خلأها و ضعف‌های آن کمک نماید. در این مسیر ممکن است پیشنهاد جامعه مدنی، تعدیل سیاست‌های پاسخ به پدیده جنایی، مضیق شدن گستره مفهومی آن و یا به‌طور کلی اتخاذ راهبرد تحدید و عقب نشینی مداخله نظام حقوق کیفری به تصدی دولت باشد. به هر تقدیر، پر واضح است که به موازات نبود و خلأ جامعه مدنی در عرصه سیاست جنایی حاکم بر نظام اجتماعی، بایستی از غیر علمی بودن استراتژی کلان مبارزه با پدیده جنایی و ظهور یک سیاست کیفری خشن و سرکوب‌گر به جای مفهوم علمی سیاست جنایی، سراغ گرفت. هم اکنون این سوال مطرح می‌گردد که در راستای نهادینه‌سازی حضور جامعه مدنی در عرصه سیاست جنایی، محک و معیارهای ارزیابی کدامند؟ در پاسخ می‌توان گفت که حضور جامعه مدنی در امر سیاست‌گذاری و از جمله سیاست‌گذاری جنایی به معنای تعامل بخش رسمی و دولتی و بخش مردمی و غیررسمی نظام اجتماعی است و لذا وقتی روی صحبت بر چنین تعاملی متمرکز باشد، مهم‌ترین معیار و ابزار سنجش، سطح باز گذاشتن مجاری طرح پیشنهادات و اقتضانات افکار عمومی و به تبع،

قلمرو پاسخگو و مسئول بودن نظام کنترل رسمی در قبال حداقل بارقه‌های سوء عملکردی خود، از مجاری عمومی مثل انجام نظرسنجی سراسری و یا در صورت لزوم همه‌پرسی‌های مقطعی است که به خوبی سطوح کمی و کیفی توقعات جامعه مدنی وسازو کارهای در معیت آن‌را از نظام کنترل رسمی ترسیم می‌نماید.

۲- توجیحات و ضوابط منضبط‌کننده مداخله دولت در سیاست جنایی

مطالب این گفتار مشتمل بر دو بند است؛ در بند نخست، توجیحات مداخله دولت در سیاست جنایی و سپس در بند دوم، ضوابط منضبط‌کننده مداخله دولت در سیاست جنایی بیان می‌گردد.

۲-۱- توجیحات مداخله دولت در سیاست جنایی

تجربیات تاریخی و واقعیات امروزی جوامع بشری، آشکارا مفید این معناست که حضور یک قدرت برتر بنام دولت در صحنه اجتماعی یک قاعده یا قانون بهنجار است. ظهور و عینیت یافتن «قانون بهنجاری حضور دولت در جامعه» محصل انطباق تدریجی و تعامل افکار، اعتقادات و آورده‌های نظریات متعدد و بعضاً متهاافت در حوزه دولت می‌باشد که یکی پس از دیگری ابعاد سلبی یا ایجابی تعامل اجزاء نظام اجتماعی را با دولت به مثابه یک قدرت مرکزی به تصویر کشیده‌اند. این نظریات و طرز تلقی‌ها که عموماً ریشه در واقعیات و مبانی فکری اجتماعات زمان خود دارند، هر کدام گوشه‌ای از ماهیت مبهم و مناقشه‌آمیز دولت را ترسیم نموده‌اند. از جمله مهم‌ترین این نگرش‌ها و نظریات می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود؛

۱- در **نظریه دولت مطلقه**، قدرت عمومی همان شخص حاکم مطلق (خواه واقعی یا مصنوعی) است که از حق‌الهی برخوردار است و مالک کشور به‌شمار می‌رود و مصالح شخص حاکم همان مصالح دولت‌اند.

۲- در **نظریه دولت مشروطه**، قدرت عمومی عبارت از ساختار نهادی پیچیده‌ای است که به دلایل تاریخی، حقوقی، اخلاقی و فلسفی متضمن ابزارهای تحدید و پراکندن قدرت و اقتدار و نیز سلسله مراتب پیچیده‌ای از قواعد و هنجارهایی است که قدرت را نهادینه ساخته و روابط میان شهروندان، قوانین و نهادهای سیاسی را تنظیم می‌کنند.

۳- در **نظریه اخلاقی دولت**، قدرت عمومی در شیوه تلقی و عمل شهروندان، گروه‌ها و نهادهای دولت سلطنتی مشروطه نهفته است که معطوف به تأمین حداکثر کمال و رشد اخلاقی و آزادی شهروندان است؛ قدرت عمومی در واقع در وحدت گرایش‌های ادراکی فرد و غایات قواعد و نهادها نهفته است.

۴- در نظریه طبقاتی دولت، قدرت عمومی شکل نهادی تمرکز و تراکم منافع طبقه حاکم است که مآلاً معطوف به انباشت سرمایه و دفاع از مالکیت خصوصی است.

۵- در نظریه کثرت‌گرایی دولت، قدرت عمومی به‌طور کلی برآیند گروه‌های نیمه مستقل است که اشخاص حقوقی به‌شمار می‌روند. گروه‌ها در دولت همبسته می‌شوند نه آنکه دولت آنها را فرو ببلعد. قدرت عمومی به معنای محدود کلمه در حکومتی ظاهر می‌شود که در تأمین خیر عمومی گروه‌ها بکوشد. (وینسنت، منبع پیشین: ۳۲۰)

مع‌الوصف، هر کدام از نظریات مذکور، به گفتمان و صورت مشخصی از رژیم سیاسی حاکم بر جامعه نظر دارند و در کلام آن‌ها می‌توان رد پای اشکال متکثری از نظام‌های حکومتی و اداری را سراغ گرفت که سبب پی‌ریزی شدن سازه و چارچوبی کلان برای نهادینه‌سازی و اعمال قدرت عمومی شده‌اند، نه این که قادر باشند یک رژیم خاص را تنصیب و تعیین نمایند. (Badie, 1983: 33) «مثلاً نظریه‌پرداز دولت مشروطه حتماً لازم نیست هوادار نظام پارلمانی و یا تفکیک کامل قوا باشد.^۱ نظریه دولت مشروطه که متضمن مجموعه‌ای از عوامل محدود کننده قدرت است، از این محدودیت‌ها که ضامن ارزش‌های مربوطه به آزادی و حقوق فردی هستند، قابل تفکیک نیست. به‌عبارت دیگر، این ارزش‌ها خود زیربنای نظریه دولت مشروطه‌اند. همچنین نمی‌توان اعتقاد کثرت‌گرایان به ارزش آزادی و تأمین آن از طریق شناسایی شخصیت واقعی گروه‌ها را از نظریه ایشان درباره دولت به‌عنوان مجموعه اراده‌های گروهی جدا کرد. فی‌الجمله، با لحاظ این مراتب می‌توان گفت دولت، قدرت عمومی است و با ساختار اقتدار و روابط قدرت در جامعه سر و کار دارد» (وینسنت، همان)

نقطه مشترک در گفتمان غالب این نظریات این است که حضور دولت در اجتماع، شرط بقا و تداوم معیارهای تحکیم قرارداد اجتماعی میان افراد است. ساختار جوامع مختلف صرفنظر از نوع و قلمرو قدرت در آن، به‌نحوی است که حتی در مردمی‌ترین و خود مختارترین حالت، نمی‌تواند ملازمه ذاتی با نفی حضور دولت داشته باشد، اما آنچه که محل اعتناست این که قلمرو اقتدار دولت کاملاً برخوردار از قیود و محدودیت است. دولت می‌تواند اشکال و هویت‌های مختلفی به خود بگیرد، همانند دولت لیبرال یا دمکرات، دولت اقتدارگرا، دولت اقتدارگرایی فراگیر و ... که هر کدام به شخصیت خاصی برای دولت نظر دارند. (Allen, 1957: 63)

دولت لیبرال که از آن به دولت مردم سالار نیز یاد می‌شود، دولتی است که مدافع عقاید و ایدئولوژی‌های آزادی خواهی است. در این دولت اعتقاد راسخ وجود دارد که انسان ذاتاً آزاد به دنیا آمده است و لذا جز در موارد استثنایی آن هم با توجیہات مستدل نمی‌توان قلمرو آزادی وی را سلب یا محدود نمود. در افقی

۱- نظریه اخلاقی در این خصوص دقیق‌تر از نظریات دیگر است، هرچند که پیروان «هگل» - که مبدع این نظریه است - در این مورد خاص کاملاً از او پیروی نکردند.

دیگر، دولت اقتدارگرا، دولتی است که متکی بر فلسفه قدرت باوری^۱ بوده و قلمرو آزادی فردی را کاملاً در محدوده اقتدار دولت به‌عنوان نهادی حداقلی و کاملاً تخصیص یافته معرفی می‌نماید. طرفداران این مدل دولتی، اعتقاد دارند اقتدار فرمان‌روا و حاکم دولتی به‌خودی‌خود توجیه کننده مشروعیت آن است و اطاعت بی‌چون و چرا از او ضروری است، چرا که قدرت وی در قالب مأموریت الهی یا جریان تاریخ به او اعطا شده است. حامیان جدید چنین رژیم‌هایی با انتقاد از کندی و بی‌کفایتی نظام‌های دموکراسی در اداره امور خواستار قدرتی هستند که بتواند بدون توجه به رضایت حکومت شوندگان، کارها و امور جامعه را پیش ببرد. بالأخره، «دولت اقتدارگرایی فراگیر هم دولتی است که علاوه بر اقتدار طلبی به دنبال فراگیرندگی»^۲ است. اصولاً فراگیری خود یک ایدئولوژی ناب و محض به‌حساب نمی‌آید، بلکه ویژگی ایدئولوژی‌های گوناگونی به‌ویژه کمونیسم، فاشیسم و نازیسم به‌شمار می‌رود. به‌طور کلی فراگیرندگی به آن دسته از ایدئولوژی‌ها و اندیشه‌های سیاسی گفته می‌شود که هیچ‌گونه مرزی بین زندگی جمعی و زندگی فردی قائل نبوده و خود را مجاز به دخالت در تمامی شئون زندگی حتی جنبه‌های خصوصی آن می‌دانند. نظام‌های فراگیر معمولاً داری برخی ویژگی‌های کلی هستند که عبارتند از:

۱- پیش از هر چیز واجد یک ایدئولوژی رسمی و انحصاری هستند که چشم‌اندازی از یک جامعه‌ی ایده‌آل را ترسیم می‌کند. در عین حال اعتقاد به ایدئولوژی مزبور اجباری است و تخطی از آن جرم و شایسته مجازات است.

۲- دولت انحصار و کنترل تمامی رسانه‌ها و وسایل تبلیغاتی و فرهنگی را به‌منظور ترویج و توسعه‌ی ایدئولوژی خود در اختیار دارد.

۳- تنها حزب واحدی دارای مراتب و نظام دیوان سالارانه حاکم است و به‌هیچ‌حزب دیگری اجازه وجود و فعالیت داده نمی‌شود.

۴- غیر از حزب حاکم و دولت، تمامی گروه‌های جامعه نابود شده و یا تحت کنترل شدید قرار می‌گیرند.
۵- پلیس تروریستی وجود دارد تا در صورت صلاحدید مقامات مافوق به اعمال خشونت، قتل و کشتار مخالفان بپردازد.

۶- تمامی فعالیت‌های اقتصادی تحت کنترل دستگاه‌های دولتی و براساس برنامه‌ریزی دولتی صورت می‌گیرد.

۷- همه نیروهای جامعه در راه هدف‌های حزب و دولت بسیج می‌شود» (جمشیدی، منبع پیشین: ۱۳۳)
کوتاه سخن، دولت به‌عنوان یک نهاد مناقشه‌آمیز در طول تاریخ همواره اشکال و صورت‌های مختلفی را به خود دیده است که همگی بر حول محور میزان قدرت آن به منصفه ظهور رسیده‌اند. صرف‌نظر از حدود اعتبار مفهوم دولت، در این بین آن‌چه که هرگز محل تردید نمی‌باشد، این است که دولت رکن لاینفک

1- Authoritarianism
2- Totalitarianism

حیات اجتماعی جوامع است که قدرت و نظاره‌گری آن می‌تواند مسیر تداوم این حیات را هموار سازد. براین اساس، ناگفته پیداست که در یک جامعه نمی‌توان از ساختار و نهادی اجتماعی سراغ گرفت که در تعامل و ارتباط با قلمرو دولت نباشد. (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۰؛ هابرماس، ۱۳۸۰: ۲۲) مصداق روشن این مؤلفه، لزوم نفوذ دولت در سیاست جنایی جوامع مختلف است. در واقع، سیاست جنایی در معنا و مفهوم علمی خود، به بستر و لوازمی نیاز دارد که با حضور و در وجود دولت معنا می‌یابد و اگر دولت در راستای تمهید مقدمات لازم جهت فراهم‌آوری آنها مداخله محسوس نداشته باشد، حرمان و ناکامی استراتژی‌ها و راهبردهای سیاست جنایی سخت متوقع و قابل انتظار خواهد بود. اکنون این سوالات مطرح می‌شود که اولاً، کدام مفهوم یا ساختار از دولت - به شرح پیش گفته - با سیاست جنایی از بر هم کنشی از نوع تعامل دوسویه و سازشی برخوردار است؟ و ثانیاً، مبانی توجیهی مداخله دولت در عرصه سیاست جنایی کدامند؟

نهاد سیاست جنایی یک مؤلفه و ساختار علمی است که از نظر تجربی نیز قابل مطالعه و نقد و اثبات است، بدون شک تبعاً قضاوت اولیه در راستای تعامل آن با هر ساختار دیگری همانند دولت، بایستی علمی و تجربی باشد. مع‌هذا، به‌منظور پاسخگویی به سوال نخست، بایسته ذکر است، از آنجا که مفاهیم و طرز تلقی‌های پیش گفته از دولت جملگی ذاتاً نسبی‌اند، یعنی به فراخور شرایط زمانی و مکانی و منطبق با موقعیت‌های مختلف، تدرج پذیر و شناور خواهند بود به تبع نمی‌توان بر منطق مقطعی آنها تکیه نمود. مضافاً این‌که این مفاهیم نمی‌توانند به آینده ساختار و مفهوم دولت نیز بی‌اعتنا و بی‌توجه باشند و لذا در حد قابل ملاحظه‌ای نسبت به دولت قضاوت را به گذر زمان موکول کرده‌اند، اما با این وجود نمی‌توان از عدم جامعیت و جمود منطقی آنها غافل ماند. براین اساس، می‌توان گفت پاره‌ای از خطوط مبنایی این دیدگاه‌ها و تئوری‌ها ماهیت صرفاً انتزاعی داشته و لذا قابلیت تطابق علمی با مؤلفه‌ها و راهبردهای سیاست جنایی را ندارند. شایان ذکر است که یقیناً در دولت‌های اقتدارگرا و اقتدارگرای فراگیر که در تعامل با پاره‌ای از نظریات پیش گفته راجع به دولت همانند نظریه دولت مطلقه می‌باشند، واقعاً نمی‌توان به‌طور علمی از سیاست جنایی سراغ گرفت، زیرا سیاست جنایی که کشف تدبیر مناسب در قبال پیشگیری و مبارزه با پدیده جنایی را در کانون توجه دارد، به نحو محسوسی نیازمند مشارکت مردم و جامعه مدنی است، در حالی که می‌دانیم در جوامع اقتدارگرا و بخصوص اقتدارگرای فراگیر، مردم و جامعه مدنی کاملاً در حاشیه‌اند (طباطبایی موتمنی، ۱۳۸۲: ۴؛ آدمیت، ۱۳۵۱: ۱۹) و حتی نسبت به قلمرو و حریم شخصی خود از چندان اختیار و توانی برخوردار نیستند، چه رسد به مشارکت مستقیم در سرنوشت جامعه و هم نوعان خود که به‌منظر می‌رسد در این نوع دولت، امری آرمانی و دور از دسترس است. بنابراین، می‌توان گفت که در جوامع اقتدارگرا و اقتدارگرای فراگیر که منطق دولت مطلقه را تداعی می‌نمایند، نظر به ابتعاد قهری و ذاتی قوای مرکزی از مردم و جامعه مدنی، حداکثر شاید بتوان از رگه‌هایی از سیاست جنایی سراغ گرفت. به‌عبارت دقیق‌تر، در این جوامع سیاست جنایی در واقع کاملاً

منطبق با سیاست کیفری است. و اما در نقطه مقابل، چارچوب علمی سیاست جنایی در جوامع یا دولت‌های لیبرال و دمکرات از موقعیت مناسبی برخوردار است. در واقع، تفکر لیبرال که به تبع احترام به آزادی فردی، برای نقش جامعه مدنی در مشارکت در سرنوشت نظام اجتماعی خود اهمیت خاصی قائل است، بستری است که می‌توان آنرا نخستین سنگ بنای لازم برای بنا کردن ساختمان سیاست جنایی در مفهوم علمی دانست. و لذا می‌توان گفت که خاستگاه ذاتی ظهور سیاست جنایی به مفهوم علمی و مدرن آن، دولت و جوامع لیبرال و دمکرات می‌باشد که در عمل و به‌نحو محسوسی به نظریات و دیدگاه‌های ناظر بر تبیین و توجیه ضرورت حداقلی شدن مداخله دولت، صحنه گذاشته‌اند. (Rawls, 2001: 101)

هم اکنون با تکیه بر گزاره‌های اخیرالذکر، مسیر پاسخ‌گویی به سوال دوم هموار می‌شود. در این راستا یعنی کشف توجیهات مداخله دولت در عرصه سیاست جنایی، بایستی خاطر نشان ساخت که چون سیاست جنایی جزء سیاست‌های عمومی در هر نظامی محسوب می‌شود، بدون شک با نظام سیاسی حاکم بر جامعه و ساختار و تشکیلات دولت در ارتباط تنگاتنگ است و لذا وقتی چنین ارتباط و تعاملی فی‌مابین این دو نهاد و مؤلفه برقرار است، لازم است که ضمن توجه به خطوط مبنایی تفکر نهفته در ذات آنها، قلمرو نفوذ هر یک در دیگری و مبانی توجیه کننده آن بر جسته گردد. مع‌هذا، در ارتباط با لزوم مداخله دولت در عرصه سیاست جنایی زمینه‌ها و تبیین‌های متعددی مطرح شده است که هر کدام مسأله خاصی را گرانی‌گاه استدلال خود قرار داده‌اند. از جمله مهم‌ترین این زمینه‌ها می‌توان اجمالاً به موارد ذیل اشاره نمود:

۱) لزوم نظاره‌گری رسمی دولت بر سیاست‌های عمومی

از این منظر، عقیده غالب این است که در هر نظام اجتماعی یک‌سری اصول و سیاست‌های کلان عمومی همانند سیاست جنایی وجود دارد که در حوزه‌های مختلف خط‌مشی‌های اتخاذی جامعه را روشن می‌نمایند. تجربه جوامع مختلف نشان می‌دهد که اگر یک نهاد و زعیم مرکزی قدرتمند، پشتوانه و حامی این سیاست‌ها نباشد، در عمل و در بلند مدت اجرا و به‌کار بستن مداوم آنها با مشکلاتی مواجه خواهد گشت و لذا فقدان دولت، همواره این سیاست‌ها را آسیب پذیر باقی خواهد گذاشت.

۲) تمهید بستر و مقدمات لازم جهت اجرای راهبردهای سیاست جنایی به واسطه حضور و مداخله دولت

بر این محور، این اندیشه قوت گرفته است که اجرای موفق برنامه‌ها و راهبردهای سیاست جنایی، مستلزم فراهم آمدن بستر و یکسری مقدمات است که بی‌حضور دولت نمی‌توان از آنها سراغ گرفت. از جمله مهم‌ترین ابعاد بستر شناختی در این زمینه، تنویر و برجسته‌سازی حد و مرز قدرت قوای مرکزی و ساختار جامعه مدنی است که دولت از توان ملحوظ نظر قرار دادن آن برخوردار است.

۳) تقویت منطق گفتمان مدار و مصالحه جویانه در مراحل اولیه تثبیت و تحکیم بستر قانونی سیاست جنایی

در این بعد، این موضوع مطرح است که در مراحل وضع و تقنین سیاست جنایی در هر جامعه‌ای به فراخور بافت و ساختار رژیم سیاسی حاکم بر آن جامعه، همواره شاهد گفتگوها و بعضاً نزاع‌های نظری و رویکردی می‌باشیم که البته امری اساساً طبیعی و قابل انتظار است. مثلاً در جوامعی که مجلس نمایندگان مرجع اصلی وضع قانون است، متعاقب یک‌سری بحث‌ها و گفتگوها میان نمایندگان ملت، سعی می‌شود در جمع‌بندی اقوال و ابحاث مطرح شده، یک برنامه یا نقشه قانونی طراحی گردد که چشم‌اندازی از سیاست‌های عمومی را ترسیم و متجلی نموده و رسماً در قالب قانون اجرایی مدون عینیت می‌یابد. در این مسیر تجربه جوامع مختلف نشان داده است، نوع تعامل اجزاء دولت به‌نحو محسوسی می‌تواند به جاری شدن روحیه گفتمان محور بر اطراف محافل و جرگه‌های زیر مجموعه آن دامن زند که نتیجه‌اش اعتنای بیشتر و بهتر بر قلمرو افکار و نظرات مخالف و متهافتی می‌باشد که دورنمایی کلی از اختلاف نظرهای معقول و قابل انتظار را در بافت نظام اجتماعی نمایش می‌دهد. بدون شک وقتی چنین روحیه‌ای در مرحله تقنین اسالیب سیاست جنایی اتخاذی حاکم باشد، بروز و به منصفه ظهور رسیدن سطح قابل ملاحظه‌ای از حمایت افکار عمومی جامعه از آن سیاست جنایی، دور از انتظار نخواهد بود.

با این وجود، نقش دولت در تقویت منطق گفتمان به شرح فوق‌التصیف، چنین ظاهر می‌شود که وقتی دولت از حداقل مجاری قانونی موجود سعی می‌کند انتقادات، ایرادات و به‌طور کلی موضع‌گیری‌های مخالف خود را نصب‌العین راهبردهای عملی خویش قرار دهد، بیش از پیش بر مسأله لزوم تعامل و سازش مصالحه جویانه میان اجزاء مختلف نظام صحنه می‌گذارد. و لذا قادر خواهد بود از حداقل منافذ و مجاری موجود و از راه تعامل سازنده خود با سایر اجزاء نظام، دستور العمل‌هایی کاملاً ارشادی و راهبر تدارک ببیند که در مواقع لزوم برای آنها عمق اهمیت تجلی منطق گفتمان را به تصویر کشیده و سپس در صورت امکان تذکرات لازم را اعلام دارند. در واقع، از این منظر با یک دولت شاهد یا نظاره‌گر سر و کار خواهیم داشت که قادر است با شروع از خود، انتقادات بایسته را مطرح نموده و یک‌سری اسالیب هنجاری - رفتاری را در کلیه سطوح جامعه معرفی و برجسته نماید.

۲-۲- ضوابط منضبط‌کننده مداخله دولت در سیاست جنایی

در مطلب پیشین، این حقیقت مسلم گشت که حضور و مداخله دولت از ارکان و لوازم اساسی و غیرقابل انکار سیاست جنایی می‌باشد. اما هم اکنون روی صحبت بر این مسأله متمرکز است که معیارها و ضوابط ناظر به محدوده و میزان مداخله دولت در عرصه سیاست جنایی کدامند؟ به‌منظور پاسخ‌گویی به این سوال، مقدمتاً بایستی خاطر نشان ساخت که سیاست جنایی ازجمله سیاست‌های عمومی هر نظامی است که در قیاس با سایر سیاست‌ها در ابعاد کاراتری یک‌سری ابزارهای

یوپا و فعال را در اختیار دولت قرار می‌دهد تا به واسطه آن‌ها بتواند در مسیر برقراری انسجام هنجاری و امنیت عمومی از مجرای حذف یا تعدیل معضل پدیده جنایی، دستاوردهای ارزشمندی را کسب نماید. مع‌الوصف، علی‌رغم اینکه در هیچ نظام حقوقی در ارتباط با لزوم مداخله دولت در سیاست جنایی‌های اتخاذی هیچ سطحی از تردید محلی از اعراب ندارد، اما این مسأله نیز پذیرفته شده است که این مداخله بایستی کاملاً دارای قیود و محدودیت باشد آن هم به نحوی که در قالب یک مدل اجرایی مهار شده جلوه کند. (آشوری، ۱۳۷۶: ۳۹؛ دوآ، ۱۳۸۳: ۵۵) مع‌الوصف، مهم‌ترین معیارهایی که در این عرصه مطرح می‌باشند، از قرار ذیل‌اند:

۱) تمرکز قدرت دولت بر حوزه اقتصاد عمومی مورد نیاز سیاست جنایی

در این ضابطه مسأله تأمین هزینه‌های طراحی و اجرای کلیه سطوح سیاست جنایی اتخاذی ملحوظ نظر است. در واقع، هر مدلی از سیاست جنایی که به کار گرفته شود در مراحل مختلفی هزینه‌زاست و لذا این تکلیف دولت است که با مداخله در این عرصه، بستر تعبیه و برقراری سیاست جنایی را هموارتر سازد. در ارتباط با این معیار در واقع با یک دولت حاشیه‌ای و مکلف سر و کار داریم که حقیقتاً به دنبال استثمار ساختار و اجزای سیاست جنایی نبوده، بلکه فقط سعی در تمهید یکی از مقدمات و لوازم اصلی برقراری آن یعنی بعد اقتصادی آن دارد. تحولات جوامع امروزی ثابت نموده است که اصولاً تلاش در راستای فراهم آوری ملزومات اقتصادی و هزینه‌های اجرایی سیاست جنایی، در عمل سبب تحولاتی در اصل راهبردهای سیاست جنایی می‌گردد که اگر به اقتدارگرایی دولت دامن زند، بدون شک بیش از پیش بر حجم مداخله دولت در سیاست جنایی خواهند افزود. لکن، چنان‌چه واقعاً به ظهور یک دولت کوچک شده که در سایه قدرت و منزلت افکار عمومی بوده و در راستای بسترسازی اقتصادی به منظور طراحی و اجرای موفق سیاست جنایی دارای تکلیف و مسئولیت فراگیر باشد، منتهی شوند، امید آن می‌رود که در عمل جهشی به سوی کوچک‌سازی مدیریتی دولت در عرصه سیاست جنایی که نوید بخش علمی و جامعه‌ی شدن کاربست سیاست جنایی است، صورت گیرد. (Adler, 1996: 37)

۲) محدود شدن قدرت دولت جهت تجدیدنظر در راهبردهای کلان سیاست جنایی

طبق این ضابطه، خارج شدن دولت از عداد مراجع ذی‌صلاح جهت تجدیدنظر در راهبردها و برنامه‌های سیاست جنایی امری ممتنع است، لکن با این وجود بایستی تا حد امکان توان دولت را در این عرصه محدود نمود. بدون شک اگر دولت به نحو فراگیر سعی در تجدیدنظر در سیاست جنایی اتخاذی نماید، نه تنها ثبات رویکردی در این حوزه را در بلند مدت مختل خواهد کرد، بلکه رفته رفته زمینه بروز هرج و مرج در بستر سیاست جنایی را نیز فراهم خواهد آورد. در واقع علی‌رغم این‌که سیاست جنایی در هر اجتماعی از منطق خاصی تبعیت کرده و راهکارهای خاص خود را دارد، اما بدون شک در سطح قابل

ملاحظه‌های این سیاست‌ها از وجوه اشتراکی نیز برخوردارند که می‌توان روشن‌ترین مصداق آن‌را اتحاد و انطباق آن‌ها در نیازمندی به یک بستر جامعه‌شناختی با ثبات دانست که حکایت از این دارد که اولاً، تا حد امکان بایستی مانع از مداخله عناصر و نهادهای غیرمربوط در برنامه‌های اجرایی سیاست جنایی شد، چرا که عدم توجه به این مسأله می‌تواند موجب سر در گمی و هرج و مرج فراروی سیاست‌های اتخاذی گردد و ثانیاً، نظر به تأثیرپذیری غیرقابل انکار سیاست جنایی از تحولات ساختاری جوامع، چنان‌چه در هر زمانی احساس شود بایستی تا حدودی در اندیشه‌ها و راهبردهای بکار بسته شده تجدیدنظر نمود، این مهم از طریق نهادهای اجتماعی ذیصلاح و بر محور یک مشارکت همگانی در سطح جامعه صورت خواهد گرفت. (Adler, Ibid: 70; Ralph, Ibid: 112)

۳) استقرار راهبردهای دولت در حوزه پیشگیری از تأثیرپذیری سیاست جنایی از

جریانات و فعالیت‌های سیاسی حزبی مغایر با مصالح و سیاست‌های عمومی جامعه

هم‌سو با این ضابطه روی صحبت بر مسأله توجه دولت بر حوزه پیشگیری و جلوگیری از رسوخ آورده‌ها و اندیشه‌های مستحصل از فعالیت‌های سیاسی حزبی که مغایر با منافع و مصالح کلان جامعه می‌باشند، متمرکز است. در واقع، در هر جامعه‌ای مسأله تضارب اندیشه‌ها و اختلاف نظرهای متنوع در مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی امری کاملاً متوقع و طبیعی است که حتی از آن به‌عنوان یکی از شروط تعالی حیات نظام اجتماعی در کلیه حوزه‌ها و از جمله در حوزه سیاست یاد می‌شود. مع‌هذا، در بعد دیگر قضیه، در غالب جوامع این یک واقعیت است که در صحنه اجتماع میان احزاب و گروه‌های مختلفی رقابت سیاسی شدیدی وجود دارد که هر کدام سعی در تخطئه دیگری، دفع انتقادات از خود و آراستن خود به منطق «مصلحت خواهی جمعی» دارند و لذا هر لحظه بروز تقابل رویکردی فی‌مابین آنها امری محتمل جلوه می‌کند. در این مسیر چنان‌چه فعالیت احزاب و گروه‌های مذکور در چارچوب منطق کلان و سیاست‌های عمومی جامعه باشد، نه تنها امری مذموم نیست که اتفاقاً امری حیات افزا و تعالی بخش است که می‌تواند به انتفای اجرای هرگونه تصمیم ناروا و برنامه سوئی در جامعه دامن‌زده و مسیر رشد و شکوفایی اجتماعی - سیاسی را هموار سازد. لکن در نقطه مقابل، چنان‌چه فعالیت احزاب تابع نظام از هم گسیخته‌ای از ارزش‌ها و هنجارها بوده و در عمل متأثر از اغراض سوء شخصی مترصد به چالش کشیدن سیاست‌های عمومی جامعه باشد، نه تنها هیچ کمکی به توسعه هنجاری جامعه در ابعاد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، حقوقی و ... نمی‌کند که اتفاقاً سبب انحراف مسیر تعالی نظام اجتماعی از خطوط و اصول اساسی و هادی شده و نتیجتاً به بحران‌هایی هنجارزدا در سطح اجتماع منتهی خواهد گشت. مع‌هذا، محل هیچ تردیدی نیست که دولت به مثابه قدرت مرکزی حاکم بر اجتماع، وظیفه و تکلیف دارد ضمن مداخله در عرصه تنویر و برجسته‌سازی خطوط فکری کلان نظام، قلمرو صائب و مطلوب فعالیت‌های حزبی را با تعامل سایر بخش‌های نظام و به‌خصوص به کمک نهادهای جامعه مدنی معین نموده و ضمن

اتخاذ یک استراتژی کارا و راهبر در راستای منع و جلوگیری از تکوین اندیشه‌ها و سیاست‌های حزبی مغایر با مصالح کلان جامعه، عملاً بستر پیراستن سیاست جنایی اتخاذی را از این جریان‌ها به‌نحو احسن فراهم آورد. ناگفته پیداست، رسوخ اندیشه‌های حزبی مخرب و غیرنظام‌مند در بافت سیاست جنایی اتخاذی، سبب بی‌هنجاری و از هم گسیختگی آن می‌گردد که نتیجه‌ای جز سر در گمی راهبردی - نگرشی در مهار پدیده جنایی که امروز دیگر از آن به‌عنوان یک بحران اجتماعی عظیم یاد می‌شود، نخواهد داشت. (Rawls, 2001: 143)

۴) توجه و التفات دولت به اصول و استانداردهای فراملی در نزدیک‌سازی بعد نظری و بعد عملی سیاست جنایی به همدیگر

در هر ساختار اجتماعی، سیاست جنایی اتخاذی حاوی دو بعد نظری و عملی می‌باشد؛ بعد نظری سیاست جنایی حکایت از اندیشه‌ها و دکترین توجیهی آن داشته و بعد عملی آن نیز بر محور شیوه و کاربست اجرایی سیاست جنایی به پشتوانه مبانی توجیهی آن به منصفه ظهور می‌رسد. با این وجود، دولت به مثابه نهاد بنیادین مؤثر در سیاست‌گذاری عمومی، مقدم بر هر بخش دیگری از اجتماع مکلف است که با لحاظ و مناط اعتبار قرار دادن اصول بین‌المللی و منطقه‌ای که در عرصه سیاست جنایی خارجی در سایر ممالک و مناطق دنیا تجربه شده‌اند، برنامه و نقشه عملی در راستای انطباق بیشتر دکترین ذاتی سیاست جنایی با واقعیات عملی و بیرونی آن تدارک ببیند. (Ibid: 176)

امروزه تجربه بسیاری از کشورها نشان داده است، اگر در یک جامعه نتوان تعامل دو سویه را بین ابعاد نظری و عملی سیاست جنایی سراغ گرفت، باید یقین حاصل نمود که در آن جامعه حقیقتاً هنوز یک سیاست جنایی علمی صادقانه برقرار نشده و در واقع به‌جای سیاست جنایی با یک «نقشه جنایی دروغین و ظاهر فریب» سر و کار داریم، چرا که یکی از اساسی‌ترین اصول جهانی سیاست جنایی در مهار پدیده جنایی و پیشگیری از آن، سازگاری هویت خارجی و واقعیات فراروی سیاست جنایی اتخاذی با اندیشه‌هایی است که بر محور لزوم تدارک آن مطرح گشته‌اند. فقدان چنین بستری، نشان می‌دهد که سیاست جنایی اتخاذی یک هویت شعاری محض داشته و در واقع در گستره منطق سیاست‌های عمومی نظام هم قرار نمی‌گیرد، زیرا اصولاً سیاست عمومی به سیاستی اطلاق می‌گردد که با روش تجربی می‌توان قابلیت اثبات یا رد انطباق و سازگاری محتویات و برنامه‌های نهفته در بطن آن را با واقعیات جامعه نمایش داد و لذا وقتی که یک سیاست از اساس از واقعیات اجتماعی و لزوم هم پوشانی آنها با راهبردهای نظری خالی باشد، بسیار بدیهی می‌نماید که یکی از ارکان لازم جهت آزمون تجربی مذکور در آن مفقود بوده و لذا در واقع، نظر به امتناع انجام این آزمون بایستی اذعان نمود که ورود سیاست اتخاذی مذکور به عرصه منطق و راهبرد قابل دفاع سیاست‌های عمومی جامعه که به رسم قاعده بایستی از قابلیت فوق‌التوصیف برخوردار باشند، در نطفه سالبه به انتفاع موضوع جلوه می‌کند. و لذا در واقع امر،

لامحاله باید آنرا از شمول سیاست‌های عمومی خارج دانست. در این شرایط حتی می‌توان در جامعه از خلاً یک سیاست جنایی علمی و به تبع «بی‌هنجاری جنایی» سراغ گفت که نشان می‌دهد اندیشه‌ها و دیدگاه‌های موجود که در راستای تشریح ضرورت اتخاذ یک سیاست جنایی ابراز گشته‌اند، دچار یک ابتعاد و تناد ذاتی با واقعیات جامعه و بستر عملی خود می‌باشند.

۳- اشکال و مدل‌های سیاست جنایی به اعتبار انواع دولت‌ها و محدوده مداخله جامعه

مدنی

دولت مبتنی بر معیارهای مختلف به اشکال و انواع گوناگونی تقسیم‌بندی می‌شود که مصادیقی از آن‌ها در مباحث قبلی از نظر گذشت. اما در یک دسته‌بندی مشهور که البته عموماً از سوی حقوق‌دانان مطرح گشته است، دولت براساس معیار «سطح تعامل با جامعه مدنی» به دو نوع دولت مرتبط با جامعه مدنی و دولت جدای از جامعه مدنی تقسیم‌بندی شده است. (لازرژ، ۱۳۸۶: ۸۶) این دسته‌بندی که به‌دنبال معرفی دو الگوی مدیریتی مجزا برای نظام سیاسی و دولت می‌باشد، در بعد ارتباط با جامعه مدنی، گزاره تقسیم قدرت بین دولت و جامعه مدنی و در بعد جدایی و انفکاک از جامعه مدنی، استیلای قدرت دولت بر ساز و کارها و ساختارهای غیررسمی نظام اجتماعی را تداعی می‌نماید. (przeworski, 1999: 68) در بعد نخست، با توجه به این‌که هیچ معیار و ضابطه عینی و تجربی شده‌ای برای تعامل دولت و جامعه مدنی وجود ندارد، همواره بستر فراقلمنی جنایی و سوء استفاده از مجاری تعدیل‌کننده قدرت دولت وجود دارد. در واقع، در این بعد، قلمرویی تفسیر بردار مطرح است که می‌تواند به سادگی با اعطای کمترین سطح از قدرت و مداخله به ساز و کارهای مردم نهاد جامعه، عملاً آن‌ها را وادار به عقب نشینی و تثبیت در یک موقعیت حداقلی نماید. بنابراین، می‌توان گفت، طرح چنین الگویی حقیقتاً در بسیاری از جوامع درد سرساز خواهد بود، چرا که هرگز حد و مرز تعادل قدرت و مداخله قوای مختلفه و بخش‌های رسمی و غیر جامعه را روشن نمی‌کند. در بعد دوم نیز عمق ابهامات افزون‌تر است، چرا که واقعاً جدایی دولت از جامعه مفهومی تبیین نشده است و معلوم نیست که آیا با طرح آن، جدایی مطلق مدنظر است یا نه؟ بنابراین، تردیدی نیست که الگو نگاری سیاست‌های جنایی براساس چنین معیاری، سراسر ابهام آلود جلوه خواهد کرد که خود می‌تواند در بلند مدت موجب انفعال بیشتر تدابیر جنایی عمومی گردد.

مع‌هذا، در این مبحث، به‌منظور رهایی از چنین نواقص و ابهاماتی و با هدف تقرب به مفهومی تجربی از دولت و سیاست جنایی سعی شده است با توسعه و تجربی‌سازی معیار اخیرالذکر، یک طبقه‌بندی دیگر از دولت‌ها که امروزه در بسیاری از مناطق جهان می‌توان مصادیق عینی و ملموس آنرا سراغ گرفت، در راستای شناخت شکل و مدل سیاست جنایی قابل پیش‌بینی در آنها ارائه گردد. در این طبقه‌بندی براساس سطوح مختلف حضور دولت در اجتماع و نیز قلمرو و کیفیت تعامل آن با جامعه مدنی می‌توان از سه نوع دولت یاد کرد که عبارتند از: دولت حداکثری، دولت حداقلی و دولت بینابینی.

هم اکنون طی سه گفتار ضمن تشریح مفهوم و کاربست اصلی هر کدام از این سه نوع دولت، مستقلاً ضوابط و محتوای مدل سیاست جنایی حاکم بر هر کدام از آنها نیز از نظر خواهد گذشت.

۱-۳- شکل و مدل سیاست جنایی در دولت حداکثری (سیاست جنایی دولت حداکثری)

منظور از دولت حداکثری، دولتی است که تمامی اسباب و منافذ اعمال قدرت و مدیریت سیاسی - اجتماعی در کشور را دارا بوده و از این توان نیز برخوردار است که در صورت تمایل، حکم به کنار گذاشتن و تعطیلی حداقل ساختارهای مردم نهاد در جامعه بدهد. در واقع دولت حداکثری، دولتی است که با کنار نهادن افراطی و فراگیر ساز و کارهای مردمی و جامعه‌ی، سکاندار منحصر انتظام اجتماعی گشته است. چنین دولتی، از هیچ سطحی از آشنایی و اعتنا به قلمرو آزادی‌های شخصی اشخاص برخوردار نبوده و همواره خود را صالح و محق می‌داند که هر طور مایل است در مسائل شخصی و حریم خصوصی اشخاص مداخله نماید. مع هذا، مسلم می‌شود چنین دولتی که می‌توان آنرا «سلطنت مطلقه فراگیر» نامید، هر سطحی از حضور و مداخله ساختارهای مردم نهاد در امور مدیریتی خرد و کلان جامعه را تهدیدی علیه قدرت و اقتدار خود تعبیر نموده و لذا به شدت مبادرت به دفع و طرد آن می‌نماید. همچنین، اصولاً چنین دولت‌هایی از صبغه ایدئولوژیک بسیار قوی برخوردارند که توجیه و مشروعیت بخشی به سلطنت مطلقه جاری را در کانون توجه خود دارد. مضافاً اینکه چنین دولتی در حد محسوسی ماهیت عوام فریبانه داشته و سعی می‌کند با مطرح کردن مبانی اعتقادی و ایدئولوژیک مورد قبول عوام، سلطنت مطلقه خود را طرفدار و مجری آن ایدئولوژی جلوه داده و از این طریق علی‌رغم استبداد موجود، پایگاه خود را در بین مردم مستحکم‌تر نماید. (Ralph, 2001: 165)

در دولت حداکثری، قدرت مرکزی موجود نهادی است که هم برنامه‌ریز اصلی در امور اجتماعی است و هم این که نهاد تدبیرکننده بحران‌ها و معضلات اجتماعی چون پدیده جنایی است. در این دولت، قدرت مرکزی هم تعریف جرم و انحراف را که تشکیل دهنده هویت پدیده جنایی است، بر عهده دارد و هم این که مرجع و مقام منحصر پاسخگویی و واکنش نسب بدان‌هاست. در این دولت، مفاهیم جرم و انحراف از هم تفکیک نشده و غالب انحرافات عملاً وصف مجرمانه پیدا کرده‌اند؛ بنابراین، می‌توان گفت در این دولت، راجع به جرم و انحراف با ساختار یا رژیم دوگانه‌ای مواجه نمی‌باشیم. از سوی دیگر، پاسخ یا واکنش دولت در قبال پدیده جنایی هم کاملاً جنبه رسمی و سرکوب‌گر دارد و لذا متکی بر راهبرد توسعه مداخله حقوق کیفری است. بر این اساس، در دولت حداکثری، نهادهای مردمی و به‌طور کلی جامعه مدنی در عرصه تعریف مصادیق و پاسخ‌گویی نسبت به پدیده جنایی هیچ‌گونه مدخلیت و نقش قابل ملاحظه‌ای ندارد و کاملاً در حاشیه است؛ در نتیجه در این دولت، سیاست جنایی اتخاذی از یک مدل یا موقعیت سراسر دولتی برخوردار است آن‌هم به‌نحوی که آشکارا به ورطه مفهوم سیاست کیفری نزدیک شده است. بنابراین، هیچ بی‌راه نخواهد بود اگر بگوییم در دولت حداکثری، به جای سیاست جنایی در مفهوم

موسع و علمی آن، با یک سیاست کیفری حداکثری و سرکوبگر مواجهیم که با ابتدای بر تکنیک‌های طرد کننده روش مدیریت ریسک جرم و سیاست جنایی ریسک مدار و بهره‌گیری از منطق توجیه کننده مک دونالدیزه شدن نظام عدالت کیفری، با ضایعه و زباله اجتماعی پنداشتن بزهدار، مترصد حذف وی از چرخه حیات اجتماعی بوده و به شدت از ضرورت پیشگیری، به‌جز پیشگیری کیفری غافل است.

۲-۳- شکل و مدل سیاست جنایی در دولت حداقلی (سیاست جنایی دولت حداقلی)

دولت حداقلی که دقیقاً نقطه مقابل دولت حداکثری قرار دارد، دولتی است که به‌نحو چشمگیری از صحنه مدیریت اجتماعی به دور بوده و صلاحیت اقدام و سیاست‌گذاری را در ابعاد وسیعی به ساز و کارهای غیررسمی و جامعه مدنی تفویض نموده است. چنین دولتی در واقع مصداق عینی یک دولت کوچک شده است که رسالت اصلی خود را بر محور نظاره‌گری در امور اجتماعی تشریح نموده است. این دولت که می‌توان آن را «دولت لیبرال افراطی یا فراگیر» نامید، کاملاً حریم خصوصی اشخاص را محترم شمرده و برای آزادی فردی ارج و اهمیت خاصی قائل است، به‌نحوی که به بازیگران نظام اجتماعی اجازه می‌دهد چنانچه هر زمان فی‌مابین مصالح دولت و آزادی‌های فردی تقابل یا تضادی را احساس نمودند، در فضایی واقع‌گرایانه و صادقانه موقعیت متنازع فیه را به نفع بسط قلمرو آزادی‌های فردی تفسیر نمایند. به‌عبارت دیگر، می‌توان ادعا نمود دولت حداقلی، خاستگاه اولیه برقراری خود را در اراده افراد و اعضای جامعه جستجو نموده و معتقد است که هیچ رکنی به‌جز جامعه مدنی فراگیر قادر نخواهد بود که با سنجش مصالح و منافع، مسیر انتظام اجتماعی را تدبیر نماید. چنین دولتی کاملاً از منطق «تحمیل و استبداد» مبری است و حتی با راهبردهای عملی خود، به تخطئه چنین منطقی می‌پردازد و لذا مسلم است که در نظرگاه این مدل از دولت، مشارکت عمومی شهروندان در راستای امور خرد و کلان جامعه در سر لوحه اصول و استراتژی‌ها قرار دارد. (Przeworski, 1999: 81; Ralph, Op.cit: 85)

علاوه‌براین، دولت حداقلی یک دولت کاملاً پاسخگو است و لذا به فراخور شرایط زمانی و مکانی مختلف، شهروندان حق و فرصت پرسش از دولت را خواهند داشت و حتی قادر خواهند بود که قلمرو نظاره‌گری دولت را در جامعه به چالش کشیده و در صورت اقتضای مصلحت که برخاسته از اراده جمعی می‌باشد، این قلمرو را محدودتر نمایند. مع‌هذا، در مدل دولت حداقلی، در قیاس با دولت حداکثری، جهت‌گیری سیاست جنایی مسیر معکوس را نمایش می‌دهد؛ به این‌صورت که در این مدل تمایل محسوسی به مضیق ماندن دایره جرم‌انگاری وجود داشته و قلمرو جرم و انحراف نیز کاملاً مسیر تفکیک‌شده‌ای را طی می‌نماید و پاسخ‌گویی به آن‌ها نیز به خلاف مدل قبلی غالباً جمعی است. به‌عبارت دیگر، در مدل دولت حداقلی، جامعه مدنی هم در وصف قانونی بخشیدن به پدیده جنایی مدخلیت محسوسی دارد و هم این‌که عهده‌دار اصلی پاسخ‌گویی به این پدیده است، لکن هرگز از حداقل قدرت نظاره‌گری دولت غافل

نیست، زیرا به نظاره‌گری دولت به عنوان یک فاکتور حمایتی اعتقاد دارد. همچنین سیاست جنایی اتخاذی در دولت حداقلی، در راستای پاسخ‌گویی به پدیده جنایی از منظر طرد و حذف بزهکاران تبعیت نکرده و تا حد قابل ملاحظه‌ای به واکنش‌های تأمین‌گر دفاع اجتماعی که در ابعاد وسیعی ماهیت غیرکیفری و غیرسرکوب‌گر دارند، متمایل است. مضافاً این‌که سیاست جنایی مذکورالتفات خاصی به مقوله پیشگیری کیفری از پدیده جنایی دارد. در واقع در مدل دولت حداقلی، به خلاف مدل قبلی، پیشگیری کیفری در حاشیه است و سایر مدل‌های جامعه‌ی پیشگیری که موضوع گرایش کاربردی جرم‌شناسی یعنی جرم‌شناسی پیشگیری می‌باشند، از تفوق و ارجحیت برخوردارند.

۳-۳- شکل و مدل سیاست جنایی در دولت بینابینی (سیاست جنایی دولت بینابینی)

دولت بینابینی، دولتی است که بخلاف مدل‌های قبلی، در صحنه مدیریت اجتماعی از تعامل متوازن و مثبت و دوسویه‌ای با جامعه مدنی برخوردار است. در واقع، در مدل دولت بینابینی که می‌توان آن را «دولت لیبرال میانه رو یا متوازن» نامید، هم بخش رسمی و قدرت مرکزی از توان مداخله برخوردار است و هم این‌که جامعه مدنی، به‌نحو محسوسی در امر انتظام اجتماعی مشارکت مستقیم دارد. در این دولت، حریم خصوصی اشخاص و آزادی‌های فردی به شدت ارج نهاده می‌شود و متقابلاً اقتدار دولت مرکزی تا حدی فراتر از یک دولت ناظر یا شاهد صرف با استقبال و احترام مواجه می‌گردد. به‌عبارت دیگر، در یک بالانس و موازنه دو طرفه، هم دولت قدرت مداخله محسوسی دارد و هم این‌که جامعه مدنی از مدخلیت قابل اعتنایی برخوردار است. (Op.cit: 187)

خصیصه ذاتی و منحصر به فرد دولت بینابینی این است که در کلیه سطوح نقش و قلمرو مداخله دولت و جامعه مدنی و نهادهای در معیت آن‌ها تعریف شده و روشن است و لذا در مقام عمل چندان تقابل و تعارضی فی‌مابین آن‌ها قابل انتظار جلوه نمی‌کند. در این مدل، دولت به جامعه مدنی به مثابه یک صافی و معیار پالایش می‌نگرد که در غالب امور قادر است ضمن تذکر نواقص و اشتباهات عملکردی، حدود اعتبار نمایش قدرت مرکزی را ترسیم نماید. در دولت بینابینی، منطق کلان سیاست جنایی اتخاذی برخاسته از تعامل مستقیم و دوسویه دولت و جامعه مدنی است که ابتدا به ساکن هیچ‌کدام در بعد خاصی بر دیگری رجحان داده نشده است. همچنین، در سیاست جنایی حاکم بر این مدل، اصولاً قلمرو جرم و انحراف از هم تفکیک شده و پاسخ بدان‌ها نیز هم از بعد کیفری به حمایت دولت و هم از بعد جامعه‌ی صرف به پشتیبانی جامعه مدنی برخوردار است. در واقع، در این مدل اصولاً پاسخ به جرم وظیفه دولت و پاسخ به انحراف وظیفه جامعه مدنی تعریف می‌گردد. مضافاً این‌که در این مدل، اقتضائات زمانی و مکانی در لسان دولت و جامعه مدنی، معیار تجدیدنظر در راهبردهای کلان سیاست جنایی است. همچنین در آن به علمی‌ترین شکل ممکن بر مقوله پیشگیری از جرم نیز تمرکز خاصی وجود دارد.

در انتهای این قسمت و در جمع‌بندی گزاره‌های ناظر به مدل‌های مختلف سیاست جنایی به تبع شکل و مدل دولت، باید افزود که از میان اشکال مختلف سیاست جنایی - سیاست جنایی دولت حداکثری، سیاست جنایی دولت حداقلی و سیاست جنایی دولت بینابینی - مدل سیاست جنایی بینابینی با واقعیات و آرمان‌های امروزین بسیاری از جوامع بشری از انطباق و امکان اجرایی بیشتری برخوردار است؛ در واقع، مدل حداکثری عملاً از گستره علمی سیاست جنایی خارج است و مدل حداقلی هم اصولاً در عمل چندان دست‌یافتنی نبوده و ماهیتی اتوپیایی دارد. مع‌هذا، امروزه در بسیاری از نقاط جهان مدل غالب دولت‌ها متمایل و نزدیک به مدل بینابینی می‌باشد و تجربه جوامع مدرن و مترقی ثابت نموده است که نه حضور افراطی دولت در صحنه اجتماعی در بلند مدت عواقب خوشایندی دارد و نه مداخله افراطی جامعه مدنی قادر به دفع معضلات و چالش‌های موجود در جوامع خواهد بود. (Young, 1996: 5) و لذا تردیدی نیست که علمی‌ترین مدل دولت که مبری از عمده ایرادات مذکور می‌باشد، مدل دولت بینابینی است که سیاست جنایی اتخاذی آن نیز به همین نام مشهور است.

نتیجه‌گیری

مطالعه ساختاری نهاد علمی سیاست جنایی نشان می‌دهد که به واقعیت پیوستن رؤیای جامعه کم‌بهره از جرم و انحراف، مستلزم پی‌ریزی یک نظام فکری روشمند در مبارزه با این معضل است که عینیت یافتن آن در گرو مداخله مستقیم و تعامل دولت و جامعه مدنی در این عرصه است. بدون شک در عرصه مبارزه با پدیده جنایی در حاشیه ماندن فراگیر هر کدام از دو نهاد دولت و جامعه مدنی، به تدریج سبب‌ساز شکست و انفعال افزون‌تر این نهادها و ساز و کارهای در معیت آن‌ها خواهد گشت که در دراز مدت نتیجه‌ای جز توسعه دامنه متورم جرم و انحراف در نظام اجتماعی ندارد.

بنابراین، پذیرش نقش و مداخلت محسوس برای جامعه مدنی در کنار نهادهای دولتی در عرصه مبارزه با جرایم و انحرافات یکی از شروط ضروری و بنیادین توفیق سیاست جنایی اتخاذی نظام اجتماعی است که هر سطح از بی‌اعتنایی بدان، بر ساختار علمی و قابلیت‌های پیشگیرانه و کنترل‌کننده سیاست جنایی خدشه وارد می‌کند. لذا در بین اشکال و مدل‌های مختلف سیاست جنایی، مدل دولت حداکثری که بی‌دلیل مقتضی کنار نهادن محض جامعه مدنی است و نیز مدل دولت حداقلی که هویتی آرمان‌شهری داشته و معارض حضور محسوس دولت است، هیچ‌کدام در راستای مبارزه با پدیده جنایی راقم دستاوردهای قابل‌اعتنایی نخواهند بود. مع‌الوصف، به نوعی اجماع جهانی وجود دارد که فقط در مدل دولت بینابینی است که می‌توان نظر به تأمین بستری مطلوب برای مداخله دولت و جامعه مدنی آن‌هم در فضایی که دارای برهم‌کنشی از نوع تعامل مثبت و دیگر‌پذیر می‌باشند، صورت و هویتی مطلوب از سیاست جنایی را به نظاره نشست که قادر است در سطح محسوسی بر توان هژمونیک پدیده جنایی غلبه کرده و بر وسعت و وزن آن مهر تقلیل و مهار حک سازد.

فهرست منابع

فارسی

- ۱- آدمیت، فریدون؛ اندیشه ترقی و حکومت قانون، چاپ نخست، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۱
- ۲- آشوری، داریوش؛ ما و مدرنیته، چاپ نخست، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۶
- ۳- بوزان، باری؛ مردم، دولت ها و هراس، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: انتشارات مؤسسه انتشارات راهبردی، ۱۳۷۸
- ۴- پوپر، کارل؛ درس این قرن همراه با دو گفتار درباره آزادی و حکومت دمکراتیک، ترجمه علی پایا، تهران: انتشارات طرح نو، ۱۳۷۶
- ۵- توجیهی، عبدالعلی؛ سیاست جنایی حمایت از بزه دیدگان، مجله مجتمع آموزشی قم، شماره ۴، ۱۳۷۸
- ۶- جمشیدی، علیرضا؛ سیاست جنایی مشارکتی، چاپ نخست، تهران: نشر میزان، ۱۳۹۰، ص ۱۳۵
- ۷- خلیل الله مقدم؛ احمد؛ مبانی اندیشه‌های سیاسی، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۸
- ۸- دوا، آرت هیمن؛ آزادی‌های عمومی و حقوق بشر، ترجمه یوسف مولایی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳
- ۹- دلماس مارتی، مری؛ از حقوق جزا تا سیاست جنایی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، فصلنامه مفید، شماره ۱۴، ۱۳۷۶
- ۱۰- طباطبایی موتمنی، منوچهر؛ آزادی‌های عمومی و حقوق بشر، چاپ سوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲
- ۱۱- عباسیان فر، علیرضا؛ شوراها و حل اختلاف، تجلی مشارکت مدنی، چاپ نخست، تهران: انتشارات قوه قضائیه، ۱۳۸۳
- ۱۲- غلامی، حسین؛ عدالت ترمیمی، چاپ نخست، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۵
- ۱۳- لازرژ، کریستین؛ درآمدی به سیاست جنایی، ترجمه علی حسین نجفی ابرند آبادی، تهران: نشر میزان، ۱۳۸۶
- ۱۴- مؤذن جامی، محمد هادی؛ نقش مشارکت مردم در تقویت امنیت اجتماعی، در مجموعه مقالات همایش نظم و دانش، تهران: انتشارات معاونت اجتماعی ناجا، ۱۳۷۹
- ۱۵- متین دفتری، احمد؛ سیاست جزایی، چاپ اول، تهران: انتشارات کانون و کلا، ۱۳۱۵
- ۱۶- نجفی ابرند آبادی، علی حسین؛ مشارکت مردم در تأمین امنیت عمومی، فصلنامه امنیت، شماره ۱۰ و ۹، ۱۳۷۹
- ۱۷- نوربها، رضا؛ سیاست جنایی سرگردان، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۲۵ و ۲۶، ۱۳۷۸

- ۱۸- هانتینگتون، ساموئل؛ موج سوم دموکراسی، ترجمه احمد شهسا، چاپ نخست، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۷۳
- ۱۹- هابرماس، یورگن؛ جهانی شدن و آینده دموکراسی، ترجمه کمال پولادی، چاپ نخست، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰
- ۲۰- وینسنت، اندرو؛ نظریه های دولت، ترجمه حسین بشیریه، چاپ هفتم، تهران: نشر نی، ۱۳۸۹

انگلیسی

- 1- Adler, Freda & Muller , Gerhard and Laufer, William; The criminal justice, u.s.a. mc graw hill companies, 1996
- 2- Alexander, lary; The philosophy of criminal law, first publish, new York: oxford university press, 2002.
- 3- Allen, J.A; A History of political thought in the sixteenth century, London, 1957
- 4- Barry, N.P; An Introduction to modern political theory, London, macmillan, 1981.
- 5- Badie . B & Brinbaum . P; The sociology of the state, Chicago university press, 1983
- 6- Fernandez Armesto, Felipe; Civilizations, London, macmillan, 2000.
- 7- Joseph, Sarah; The international covenant on civil and political rights: cases, material, and commentary, oxford: oxford university press, 2000.
- 8- Martin, Ralph. C; Zero Tolerance policy, American bar association, final report, by partisan working group on youth violence, 106 th congress, 2001.
- 9- Przeworski, adam and Susan, C. Stokes & Bernard, Manin; Democracy, Accountability and Representation, Cambridge: Cambridge university press, 1999.
- 10- Rawls, John; The Law of peoples, new York: Harvard university press, 2001.
- 11- Rubington, Earl & Martin. S, Weinberg; The study of social problems, 5th.ed, new York: oxford university press, 1995
- 12- Young, Jock; Ten points of realism, from: Crime, Deviance and Society, by: caffry, susan & mundy, gary, 1st. ed, England: Greenwich university press, 1996.